

ساسان خُودای؛ چهره‌های تاریخی یا افسانه‌ای؟*

شهرام جلیلیان^۱

چکیده

بیشتر پژوهندگان تاریخ دوره ساسانیان در دهه‌های گذشته، همداستان با شماری از بزرگ‌ترین تاریخ‌نویسان دوره اسلامی که در گزارش تاریخ ساسانیان، محتوای خداینامه تاریخ ملی ایرانیان باستان را بازتاب می‌دهند، پذیرفته‌اند که ساسان، نگهبان آتشکده آناهیتا در اصطخر فارس، پدر بابک و نیای اردشیر یکم (۲۴۰ - ۲۲۴ م)، بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی بوده است. از سوی دیگر، شاپور یکم (۲۷۰ - ۲۴۰ م) در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، بابک را پدر اردشیر و نیای خود می‌خواند و در آنجا در آوردن نام ساسان به روشنی از نسبت او در تبارنامه دودمان خویش، سخن به میان نمی‌آید. از این‌رو، پاره‌ای از پژوهندگان با کنجکاوی‌ها و حتی خیالبافی‌های گوناگون کوشیده‌اند که به عقیده خود، هویت واقعی ساسان را نشان دهند. این پژوهش بر آن است که با تجزیه و تحلیل ساختار و الگوی نوشتاری سنگ‌نوشته‌های ساسانیان و مطالعه مهم‌ترین گزارش‌های تاریخی درباره پیوند خویشاوندی نخستین هموندان دودمان حکومتی ساسانی، به این پرسش پاسخ دهد که ساسان چهره‌های تاریخی بوده است، یا افسانه‌ای و حتی ایزدی؟ دستاورد این پژوهش نشان می‌دهد که ساسان خُودای، نه یک ایزد کهن، و یا چهره‌های افسانه‌ای، بلکه چهره‌های کاملاً تاریخی - پدر بابک و نیای اردشیر یکم - بوده است. واژگان کلیدی: ساسانیان، سنگ‌نوشته کعبه زردشت، تبارنامه، ساسان خُودای، بابک، اردشیر.

Sāsān Xwadāy: A Historical or a Legendary Character?

Shahram Jalilian²

Abstract

In the last decades, most scholars who studied the history of Iran in the Sāsānian period, like some of the greatest historians in Islamic times who reflected the content of Xwdāy-Nāmag (the national history of ancient Iranians) in recording Sāsānian history, have accepted that Sāsān was the priest of Ānāhitā Fire-Temple in Estaxr, Bābak's father and Ardašīr's grandfather who was the founder of Sāsānian empire. Furthermore, Šāpour's Ka'be-ye Zardošt inscription, in which Bābak was called Ardašīr's father and Šāpour's grandfather, did not clearly mention that Sāsān was Bābak's father and Ardašīr's grandfather, so some scholars have curiously and even fancifully tried to show the real identity of Sāsān with their own ideas and conceptions. Therefore, by analyzing the structure and the written pattern of Sāsānian's inscriptions and with studying the most important historical accounts concerning the kin relationship between the first members of the Sāsānian royal house, this research tries to answer this question, whether Sāsān was a historical or a legendary character or even a god? This research reveals that Sāsān was neither an ancient god nor a legendary character; in fact, he was a historical character—Bābak's father and Ardašīr's grandfather. Keywords: Sāsānians, Ka'be-ye Zardošt inscription, genealogy, Sāsān Xwadāy, Babak, Ardašīrs.

*تاریخ دریافت مقاله ۱۳۸۹/۴/۱۱ تاریخ پذیرش ۱۳۸۹/۱۲/۲۰

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران

2. Assistant Professor, Department of History Shahid Chamran University. Email: jalilianshahram@yahoo.com

مقدمه

سنگ‌نوشته‌های بازمانده از دوره ساسانیان، که هم‌روزگار با رخداد‌های زمانه نوشته شده‌اند و راستایی ایرانی دارند، آگاهی‌های تاریخی، سیاسی، اجتماعی، زبانی و دینی ارزشمندی در خود گنج‌نایده‌اند. با این همه، پاره‌ای مطالب ابهام‌آلود در این سنگ‌نوشته‌ها دیده می‌شود که گهگاه کنجکاو‌ی‌ها و شاید خیالبافی‌های پژوهندگان تاریخ ساسانیان را به سوی خود کشانده‌اند. چگونگی اشاره به نام ساسان و بابک و پیوند خویشاوندی آنها در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، یک نمونه شناخته‌شده چنین مطالب ابهام‌آلودی است. در دهه‌های گذشته، بیش‌تر پژوهندگان تاریخ ساسانیان، به دست‌آویز تاریخ طبری و پاره‌ای دیگر از نوشته‌های تاریخی ایرانی و عربی، ساسان را پدر بابک و نیای اردشیر یکم (۲۴۰-۲۲۴ م.)، بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی، شناخته‌اند.^۳ با این وجود، هنوز هم پیوند خویشاوندی ساسان و بابک ابهام‌آلود است، چرا که در سنگ‌نوشته کعبه زردشت اگرچه «بخ بابک شاه»، پدر اردشیر و نیای شاپور خوانده شده، دست‌کم به روشنی گفته نمی‌شود که «ساسان خودای» پدر بابک و نیای اردشیر بوده است. از این‌رو، پاره‌ای از پژوهندگان تاریخ و فرهنگ ساسانیان، با انگاره‌های گوناگون و گهگاه شگفت‌انگیز و خیالی، کوشیده‌اند تا هویت واقعی ساسان را نشان دهند.^۴ در حقیقت درباره خویشاوندی نخستین هموندان دودمان ساسانی با همدیگر، دو تبارنامه تاریخی و افسانه‌ای شناخته شده است. تبارنامه تاریخی یا واقعی در همه سنگ‌نوشته‌های فرمانروایان ساسانی از اردشیر یکم، تا شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.) دیده می‌شود که به روشنی نام خود پادشاه ساسانی، پدر و نیای وی را به دست می‌دهند، و نوشته‌های روی سکه‌های این فرمانروایان

۳. برای نمونه، نک: آرتور امانوئل کریستن‌سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۴)، ص ۱۳۵-۱۳۴؛ زمان گیرشمن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۳۴۷-۳۴۶؛ ولادیمیر گریگوریویچ لوقوین، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت‌الله رضا (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲)، ص ۵۱-۳۹؛ کلاوس شیپمان، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری (تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۴)، ص ۱۴-۱۲؛ حسن پیرنیا، *تاریخ ایران باستان*، ج ۴ (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۵)، ص ۲۷۲۷؛ محمد جواد مشکور، *تاریخ سیاسی ساسانیان*، ج ۱ (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، ص ۴۴-۴۲؛ عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ مردم ایران (۱)*؛ *ایران قبل از اسلام* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ص ۴۱۵-۴۱۳؛ پرویز رجبی، *هزاره‌های گمشده*؛ جلد پنجم، *ساسانیان: فروپاشی زمام‌داری ایران باستان* (تهران: توس، ۱۳۸۲)، ص ۳۹-۲۷؛ علیرضا شاپور شهبازی، *تاریخ ساسانیان*؛ ترجمه بخش ساسانیان از کتاب *تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی* (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹)، ص ۲۳۰-۲۲۹.

۴. برای نمونه، نک: تئودور نولدکه، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸)، ص ۳۳ یادداشت شماره ۱۶؛ ریچارد نلسون فرای، «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی* (جلد سوم - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ص ۲۱۸-۲۱۷؛ همو، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳)، ص ۴۶۶-۴۶۷؛ تورج دریایی، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر (تهران: ققنوس، ۱۳۸۳)، ص ۱۷-۱۶.

هم با آن همخوانی دارند.^۵ در تبارنامه افسانه‌ای ساسانیان که در کارنامه اردشیر بابکان و پاره‌ای متن‌های دیگر بازتاب یافته است، از پیوند خویشاوندی ساسانیان و هخامنشیان یاد می‌شود. تبارنامه افسانه‌ای از سویی، ساسان نیای دودمان ساسانی را با پادشاهان باستانی ایران پیش از اسکندر مقدونی، و از سوی دیگر با فرمانروایان باستانی استان پارس پیوند می‌زند.^۶ در این پژوهش کوشش بر آن است که با مطالعه ساختار نوشتاری سنگ‌نوشته‌های ساسانیان و آگاهی‌های دیگر نوشته‌های تاریخی درباره پیوند خویشاوندی نخستین هموندان خاندان ساسانی، به این پرسش پاسخ داده شود که ساسان چهره‌ای تاریخی بوده و یا افسانه‌ای؟

شاپور یکم (۲۷۰-۲۴۰م.) در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، خود را «بغ مزدپرست، شاپور شاهنشاه ایران و انیران که چهر از ایزدان (دارد)، پسر بغ مزدپرست، اردشیر شاهنشاه ایران که چهر از ایزدان (دارد)، نوه بغ بابک شاه» می‌خواند.^۷ آنگاه از پیروزی‌های خود در جنگ با رومی‌ها و گشودن سرزمین‌های گوناگون، و نشاندن آتش‌های بهرام و پرداخت پیشکش‌هایی به آتشکده‌ها برای شادی روان و بزرگداشت نام خود و دخترش آدور آناهید، شهبانوی شهبانوان و سه پسر خویش «اُهرمزد اردشیر، شاه بزرگ ارمنیه، شاپور میشان‌شاه، و مزدپرست آریایی، نرسه شاه هند، سگستان و تورستان تا کناره دریا» سخن می‌گوید. شاپور در بخش دیگری از سنگ‌نوشته خود گزارش می‌دهد که برای شادی روان «ساسان خُودای، و بابک شاه، و شاپور شاه پسر بابک، و اردشیر شاهنشاه» و دیگر هموندان زنده و مُرده خاندان پادشاهی، پیشکش‌هایی به آتشکده‌ها بخشیده است.^۸

به گزارش طبری، ساسان پدر بزرگ اردشیر یکم، مردی علاقه‌مند به شکار و اسب‌سواری، و نگاهبان آتشکده ایزدبانو آناهیتا در شهر اصطخر پارس بود، و در جنگاوری و دلآوری چنان بود که روزی به تنهایی با هشتاد مرد نیرومند از مردم اصطخر جنگید و همه آنها را از پای درآورد. ساسان

۵. ولادیمیر گریگورویچ لوکونین، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و دادوستد»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت دوم)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه (تهران: مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۷۷)، ص ۸۵.
۶. همان، ص ۹۱.
۷. سعید عربان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه: پهلوی - پارتی (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور / پژوهشگاه، ۱۳۸۲)، ص ۷۰.
۸. همان، ص ۷۲.

دختری زیبا به نام رام‌بهشت^۹ را به همسری گرفت که خود یکی از هموندان دودمان بازرنگیان، از خاندان‌های فرمانروای استان پارس بود. رام‌بهشت از ساسان فرزندی به دنیا آورد که وی را بابک نام نهادند، و چون بزرگ شد، با مرگ ساسان، به کارهای مردم اصطخر پرداخت.^{۱۰} بلعمی در ترجمه تاریخ طبری به زبان فارسی، به این گزارش طبری افزوده است که ساسان اگرچه شاه نبوده، بزرگ همه دبه‌ها و روستاهای اصطخر بوده، و با مرگ وی، فرزندش بابک هم به کارهای مردم همه روستاهای اصطخر پرداخت و هم به «نگاه‌داشتن آتش‌خانه‌های همه اصطخر».^{۱۱} به گفته طبری، در آن هنگام پادشاه اصطخر مردی از خاندان بازرنگیان به نام گوچهر (گوزهر) بوده است، و بابک با خواهش از وی، اردشیر فرزند خردسال خود را پیش خواجه‌ای به نام تیری، ارگبذ دارابگرد فرستاده بود که به دست او پرورش یابد، تا در آینده جانشین وی شود. با مرگ تیری، اردشیر ارگبذ دارابگرد شد و با فروگرفتن شاهک‌نشین‌های بخش‌های دور و نزدیک دارابگرد، به پدر خود پیغام داد که گوچهر پادشاه اصطخر را فرو گیرد. بابک به زودی گوچهر را از پای درآورد و خود پادشاه اصطخر شد. با مرگ بابک، فرزندش شاپور در اصطخر جانشین وی شد و برادرش اردشیر را پیش خود خواند، اما چون اردشیر خود خواستار تاج و تخت پادشاهی بود، از فرمانبرداری شاپور خودداری ورزید. شاپور پادشاه اصطخر به خشم آمد و با سپاهیان خود به جنگ اردشیر شتافت. شاپور در میانه راه اصطخر به داربگرد در خانه‌ای به نام خُمای (هُمای) فرود آمد، ناگهان پاره‌ای سنگ از آن خانه فرو ریخت و شاپور درگذشت. چون اردشیر از مرگ وی آگاه شد، با شتاب به اصطخر آمد و دیگر برادران وی، همه جمع شدند و تاج پادشاهی اصطخر را به اردشیر بخشیدند.^{۱۲}

طبری در آغاز گزارش تاریخ ساسانیان، در تبارنامه‌ای طولانی که اردشیر را به پادشاهان باستانی ایران پیوند می‌دهد، وی را فرزند بابک شاه، پادشاه خیر، پسر ساسان کوچک پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر مهرمس پسر ساسان پسر بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب پسر لهراسب پسر کی‌اوگی پسر کی‌منش خوانده است. همچنین در تبارنامه دیگری اردشیر را پسر بابک پسر ساسان

۹. در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، نام مادر بابک - یا همسر ساسان، که در تاریخ طبری رام‌بهشت می‌باشد، دینگ خوانده شده است. شاید رام‌بهشت ریخت دگرگون شده واژه بامیشن (شهبانو، ملکه) و از این‌رو، یک لقب بوده باشد. نک: سیروس نصرالله‌زاده، نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۴)، ص ۱۲۲.

۱۰. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲)، ص ۵۸۲-۵۸۰.

۱۱. ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی (تهران: زوار، ۱۳۸۵)، ص ۶۱۱.

۱۲. طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۵۸۲-۵۸۱.

پسر بابک پسر زرار پسر به آفرید پسر ساسان بزرگ پسر بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب پسر لهراسب شناخته است.^{۱۳}

به گزارش کارنامه اردشیر بابکان، بابک گمارده اردوان پادشاه اشکانی و مرزبان و شهردار پارس بود. ساسان از تخمه دارای دارایان شبان بابک بود. در دُش خدایی اسکندر (پادشاهی بد اسکندر)، نیاکان ساسان به گوسفندچرانی و با گمنامی می‌زیستند. بابک شبی در خواب دید که خورشید از سر ساسان بتافت و همه جهان روشنی گرفت. دیگر شب بابک در خواب چنان دید که ساسان سوار پیل آراسته سپیدی است و همگان او را ستایش و آفرین می‌گویند. شب دیگر باز در خواب دید که سه آتش آذر بُرزین مهر، آذر گُسنسپ و آذر فرنبغ به خانه ساسان می‌درخشند و به همه جهان روشنی می‌پراکنند. خواب‌گزاران بابک به وی گفتند که خود ساسان و یا یکی از فرزندان وی پادشاه جهان خواهند شد. بابک، ساسان شبان را به درگاه خواند و از تخمه و دوده‌اش پرسید، و چون ساسان وی را آگاهانید که از تخمه دارای دارایان است، بابک دختر خویش را به همسری ساسان درآورد، و از این پیوند اردشیر زاده شد.^{۱۴} در گزارش کارنامه اردشیر بابکان، با زاده شدن اردشیر، دیگر نشانی از ساسان نیست و بابک خود، اردشیر را به فرزندی گرفته و می‌پروراند.^{۱۵} باید یادآوری شود که ناپدید شدن ساسان در داستان زندگی اردشیر، کاملاً منطقی است، چراکه ساسان خواه به گزارش طبری، نگهبان آتشکده آنهایتا در اصطخر، و یا به گزارش سنگ‌نوشته کعبه زردشت، خودای (فرمانروایی کوچک) بوده باشد، نقشی در قدرت‌گرفتن بابک و اردشیر نداشت تا همچنان در داستان دیده شود. اگر همچنان که طبری می‌گوید ساسان پیش از زایش نوه‌اش اردشیر از دنیا رفته باشد،^{۱۶} می‌بایست دوره بزرگی وی نیمه نخست سده دوم میلادی و مرگ وی، به احتمال سال‌ها پیش از پایان این

۱۳. همان، ص ۵۸۰؛ این تبارنامه اردشیر گهگاه با اندک تفاوت‌هایی در دیگر متن‌های تاریخی هم دیده می‌شود. برای چند نمونه از آنها، نک: بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۶۱۰؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲)، ص ۲۳۸؛ علی بن حسین مسعودی، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۹۹؛ ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: نشر نی، ۱۳۷۱)، ص ۶۸؛ تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، به کوشش رضا انزلی‌نژاد و یحیی کلانتری (مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۳)، ص ۱۷۶؛ عبدالحی الضحاک ابن محمود گردیزی، زین‌الأخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷)، ص ۶۴؛ فَرَنْبَغ داذگی: بُندَهش، ترجمه مهرداد بهار (تهران: توس، ۱۳۸۰)، ص ۱۵۱.

۱۴. کارنامه اردشیر بابکان؛ با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه، ترجمه بهرام فره‌وشی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸)، ص ۵-۱۱؛ فردوسی هم این گزارش را البته با اندک تفاوت‌هایی در شاهنامه خود آورده است: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ج ۵، تصحیح ژول مول (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۱۴۵۸-۱۴۵۶.

۱۵. کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۱.

۱۶. طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۵۸۱؛ بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۶۱۲-۶۱۱.

دوره و زایش بابک، نزدیک به سال ۱۵۵ میلادی و یا اندکی پیش از آن بوده باشد؛^{۱۷} از این رو نام وی در فهرست هموندان دربار بابک در سنگ نوشته کعبه زردشت هم دیده نمی‌شود.

مسعودی در *التنبیه و الاشراف*، اردشیر را پسر بابک پسر ساسان پسر بابک از فرزندان بهمن پسر اسفندیار پسر کی‌گشتاسپ خوانده است، و یادآور شده که در سال ۳۰۳ هجری قمری، در شهر اصطخر پارس، در خانه یکی از بزرگ‌زادگان ایرانی، کتاب بزرگی درباره دانش‌های ایرانی و سرگذشت پادشاهان باستانی ایران و آیین شهریار ایرانیان دیده، و پاره‌ای از مطالب آن حتی در *خداینامه* و *آیین‌نامه* هم وجود نداشته است. وی می‌گوید که در آن کتاب، نگاره بیست و هفت پادشاه خاندان ساسانی - بیست و پنج مرد و دو زن - به همراه سرگذشت آن پادشاهان و شیوه شهریار و رُخدادهای بزرگ دوره فرمانروایی آنها دیده می‌شده است، و تاریخ کتاب نشان می‌دهد که در میانه جمادی‌الآخر سال ۱۱۳ هجری قمری با استفاده از بایگانی‌های بازمانده از پادشاهان ایرانی نوشته شده بوده، و برای هشام بن عبدالملک بن مروان از زبان فارسی (فارسی میانه / پهلوی ساسانی) به عربی ترجمه شده است.^{۱۸} مسعودی در ادامه به خوانندگان *التنبیه و الاشراف* یادآور می‌شود که فشرده‌ای از مطالب آن کتاب بزرگ ایرانی را در کتاب دیگر خود، *مروج الذهب و معادن الجواهر* آورده است.^{۱۹} آشکارا دیده می‌شود که مسعودی در اصطخر پارس، به منبع ارزشمندی درباره تاریخ باستانی ایران دست یافته، و از این رو می‌بایست به آگاهی‌های وی درباره تاریخ ساسانیان اهمیت ویژه‌ای داده شود. مسعودی در *مروج الذهب و معادن الجواهر* همچون طبری در *تبارنامه‌ای طولانی اردشیر یکم* را به پادشاهان باستانی ایران پیوند می‌دهد، و به روشنی وی را فرزند بابک نوه ساسان می‌خواند.^{۲۰}

ثعالبی در گزارش خود درباره نخستین هموندان خاندان ساسانی که دارای همانندی‌های زیادی با گزارش *کارنامه اردشیر بابکان* است، می‌گوید که به عقیده ایرانیان، بابک مرزبان اردوان در پارس، و ساسان از تخمه ساسان فرزند بهمن فرزند اسفندیار، یکی از یاران و نزدیکان بابک بوده است. وی در خواب چنان دید که خورشید و ماه از پیشانی ساسان می‌تابند، و هنگامی که خواب خود را

۱۷. برای آگاهی بیشتر، نک: سید حسن تقی‌زاده، «نخستین پادشاهان ساسانی، بعضی نکات تاریخی که ممکن است محتاج تجدید نظر باشد»، بیست مقاله تقی‌زاده، ترجمه احمد آرام و کیکاووس جهانداری (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱)، ص ۲۱۳-۲۰۳.

۱۸. مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ص ۹۹.

۱۹. همان، ص ۱۰۰.

۲۰. مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۱، ص ۲۳۸؛ *مجمل التواریخ و القصص*، به تصحیح محمد تقی بهار (تهران: دنیای

کتاب، ۱۳۸۲)، ص ۳۳-۳۳.

برای ساسان بازگفت، ساسان هم به بابک یادآور شد که خواب دیدم پرتویی از پیشانی‌ام درخشید و به همه جهان روشنائی بخشید. چون بابک از تخمه ساسان پرسید، وی پیوستگی نژادی خود را با ساسان فرزند بهمن آشکار گردانید، و آنگاه بود که بابک دختر خویش را به همسری ساسان درآورد، و اردشیر زاده شد. به زودی ساسان درگذشت و اردشیر به نام پدر بزرگِ مادرِ خود، اردشیر بابکان نام گرفت.^{۲۱}

به گزارش *مُجمل التواریخ و القصص*، بابک پادشاه اصطخر خواب‌هایی درباره ساسان شبان از تخمه بهمن دیده بود و دختر خود را به همسری وی درآورد که از آن ازدواج، اردشیر زاده شد. بابک از بیم اشکانیان، تبار اردشیر را پوشیده نگاه داشت و او را فرزند خود خواند. اما نویسنده گمنام *مُجمل التواریخ و القصص* یادآور می‌شود که در تاریخ گفته شده بابک فرزندِ خودِ ساسان و اردشیر فرزند بابک بوده و در سیر الملوک (= خُداپنامه) هم اردشیر فرزند بابک و نوه ساسان و از تخمه بهمن فرزند اسفندیار خوانده شده است.^{۲۲}

به گزارش *بُندهشن* بابک دختر ساسان را به همسری گرفته و از این رو، ساسان پدر بزرگِ مادرِ اردشیر بوده است. در دست‌نوشته *بُندهشن* گفته شده که:

Ardašīr ī Pābagān kē-š mād duxt ī Sāsān ī Weh-Āfrīd ī Zarēr ī
Sāsān ī Ardašīr kē Wahman ī Spand-dādān guft.

«اردشیر فرزند بابک، که مادرش ° دُختِ ساسان، پسر وه‌آفرید، پسر زریر، پسر ساسان، پسر اردشیر که او را بهمن پسر اسفندیار گفته‌اند».^{۲۳} پیداست که پیوند خویشاوندی ساسان و بابک در *بُندهشن*، ریخت نادرست و واژگونه گزارش *کارنامه اردشیر بابکان* است. در *کارنامه*، بابک دختر خود را به همسری ساسان درآورد، و در *بُندهشن* گفته می‌شود که ساسان دختر خود را به همسری بابک داده است. ساسان در گزارش *بُندهشن*، همچون *کارنامه اردشیر بابکان*، پدر واقعی اردشیر نیست، و تنها پدر بزرگِ مادرِ او است. باید پرسید که اگر اردشیر تنها نوه دختری ساسان بوده، چرا نام ساسان به شاهنشاهی بزرگی که اردشیر فرزند بابک بنیان نهاد، گذاشته شده است؟ پاره‌ای از پژوهندگان در آوانویسی و ترجمه این گزارش *بُندهشن*، چند واژه از خود به آن افزوده‌اند تا پیوند

۲۱. حسین بن محمد ثعالبی مرغنی، *شاهنامه کهن: پارسی تاریخ عُمر السیر*، ترجمه محمد روحانی (مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۲)، ص ۲۷۴-۲۷۵.

۲۲. *مُجمل التواریخ و القصص*، ص ۳۳-۳۲.

۲۳. *بُندهشن ایرانی*، تهمورس دینشاه (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸)، ص ۸۰؛ منصور شکی، «ساسان که بود؟»/ *ایران‌شناسی*،

ج ۲، شماره ۱، بهار ۱۹۹۰، ص ۸۲.

خویشاوندی بابک و ساسان، با دیگر گزارش‌های تاریخی هماهنگ شود، و از این‌رو متن را چنین خوانده‌اند:

Ardašīr ī Pābagān kē-š mād duxt <ī Pābag ud pid> Sāsān ī Weh-
Āfrīd ī Zarēr ī Sāsān ī Ardašīr kē Wahman ī Spandyādān guft.

«اردشیر فرزند بابک، که مادرش ° دُختِ (بابک است، و پدر) ساسان، پسر وه‌آفرید، پسر زریر، پسر ساسان، پسر اردشیر که او را بهمن پسر اسفندیار گفته‌اند».^{۲۴} در نتیجه، این پژوهندگان آشکارا از گزارش‌هایی همچون *کارنامه اردشیر بابکان* پیروی کرده‌اند که ساسان را پدر واقعی اردشیر خوانده‌اند، و البته پدر زن هم می‌توانست در چهارچوب قانون فرزند خواندگی زردشتی، اردشیر را از راه زناشویی با دخترش، به فرزندی خود بپذیرد. اما تنها مسئلهٔ چنین فرضیه‌ای، وجود برادرِ بزرگ‌تر اردشیر به نام شاپور است، چراکه در سنت زردشتی چنین فرزند خواندگی‌ای تنها برای پسر بزرگ‌تر دختر پذیرفتنی بوده است.^{۲۵} در *کارنامه اردشیر بابکان*، *شاهنامه فردوسی* و در دیگر متن‌هایی که بابک به عنوان پدر زن ساسان و پدر بزرگ مادری اردشیر و البته همچون پدرخواندهٔ وی شناخته می‌شود، قوانین زناشویی و فرزند پذیری زردشتی نادیده گرفته شده‌اند. در قانون زردشتی دورهٔ ساسانیان گفته نمی‌شود که مرد می‌تواند نوهٔ دختری خود را به فرزندی بپذیرد. حتی اگر بابک همچون پدر بزرگ مادری اردشیر، وی را به فرزندی پذیرفته باشد، هنوز هم اردشیر تبار از پدر خوانده‌اش بابک و خاندان او می‌برده، نه از ساسان پدر واقعی خود.^{۲۶} حتی اگر بابک هیچ فرزند پسری نداشته، و اردشیر نوهٔ دختری او بوده باشد، اردشیر خود می‌بایست پس از مرگ بابک با عقد ازدواج نیابی (ازدواج استوریه) به عنوان بدل (گوهریگ) بابک، فرزند نرینه‌ای به نام او، و برای ادامه یافتن نام و تبار و خواستهٔ او به وجود آورد، و این خود در *کارنامه اردشیر بابکان* و دیگر گزارش‌ها فراموش شده است. از این‌رو، گزارش *کارنامه اردشیر بابکان* دربارهٔ پیوند خویشاوندی ساسان، بابک و اردشیر، نه با واقعیت‌های تاریخی هماهنگی دارد، و نه با قوانین و سنت‌های زردشتی شناخته شدهٔ ساسانیان.^{۲۷} همچنین باید یادآوری شود که در پاره‌ای از مهم‌ترین متن‌های تاریخی دورهٔ اسلامی

24. B. T. Anklesaria., *Zand Ākāsīōīah*, Bombay, 1956, p. 297;

فضل‌الله پاکزاد، بندهشن، جلد ۱: متن انتقادی (تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴)، ص ۳۹۸: فَرْتَبُغُ دادَگی،

بِنْدَهش، ص ۱۵۱.

۲۵. فرای، *تاریخ باستانی ایران*، ص ۴۶۷ یادداشت شمارهٔ ۱۹.

۲۶. شکی، «ساسان که بود؟» ص ۷۹.

۲۷. همان، ص ۷۹-۸۰.

که محتوای *خدا/ینامه*، تاریخ ملی ایرانیان باستان، در آنها بازتاب یافته و در گزارش تبارنامه اردشیر یکم با افسانه آمیخته نشده‌اند، اردشیر فرزند بابک و نوه ساسان خوانده شده است.^{۲۸} در نامه تنسر به گشنسپ هم که خود یکی از مهم‌ترین متن‌های بازمانده از دوره ساسانیان است و به درستی آگاهی‌های بسیار ارزشمندی درباره دوره ساسانی به دست می‌دهد، اردشیر فرزند بابک و نوه ساسان خوانده می‌شود.^{۲۹}

به چشم آمدن نام چند ساسان در تبارنامه اردشیر، در گزارش‌های ایرانی و عربی از این داستان برساخته سرچشمه می‌گیرد که بهمن پادشاه کیانی پیش از مرگ، نه پسرش ساسان که همای دختر خویش را به جانشینی برگزیده بود. ساسان از این گزینش پدر، سخت رنجیده و با پوشیده داشتن تبار خویش به شبانی پرداخته و به گمنامی درگذشت.^{۳۰} تا پنج پُشت پس از ساسان، پدران^{۳۱}، پسران خود را ساسان نام می‌نهادند و همگی به شبانی و به سختی روزگار می‌گذرانیدند. بابک پادشاه اصطخر، خواب‌هایی درباره شکوه و بزرگی پنجمین ساسان که همروزگارش بود، دید و او را از کوهستان به کاخ خویش آورد. بابک دختر خود را به همسری ساسان درآورد و اردشیر از این پیوند دیده به جهان گشود.^{۳۱} در گزارشی دیگر بدون اشاره به این که بهمن، همای را به جانشینی برگزیده باشد، گفته می‌شود که پس از مرگ بهمن، ساسان^{۳۲}، زاهد شده و در کوه به نیایش روزگار گذرانیده است.^{۳۳} گزارش گوشه‌گیری ساسان و پرداختن به پرستش خداوند،^{۳۳} باید اشاره‌ای باشد به این که نیاکان خاندان ساسانی با فعالیت‌های دینی پیوستگی داشته‌اند. این که ساسان، پدر بزرگ اردشیر، در چهره موبد آتشکده آن‌ها در اصطخر نمایان می‌گردد، خود می‌تواند نشان دهنده پیوند تنگاتنگ دودمان ساسانی با زردشتی‌گری و پیشینه فعالیت‌های دینی آنها باشد. ساسان در سنگ‌نوشته کعبه زردشت

۲۸. طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، ج ۲، ص ۵۸۰؛ بلعی، تاریخ بلعی، ص ۶۱۰؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۲۳۸؛ مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ج ۳، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹)، ص ۱۳۴؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۶۸؛ ابن بلخی، فارسنامه، تصحیح گای لسترینج و آرنولد آلن نیکلسن، توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی (شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۷۴)، ص ۷۹؛ تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ص ۱۷۶؛ گردیزی، زین‌الأخبار، ص ۲۱؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۳۳.

۲۹. نامه تنسر به گشنسپ، به تصحیح مجتبی مینوی، با همکاری محمد اسماعیل رضوانی (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴)، ص ۴۸.

۳۰. بلعی، تاریخ بلعی، ص ۴۸۳-۴۸۲؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۵۲؛ تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ص ۱۳۵؛

فردوسی، شاهنامه فردوسی، ج ۵، ص ۱۳۲۹-۱۳۳۰؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۳۳-۳۲.

۳۱. فردوسی، شاهنامه فردوسی، ج ۵، ص ۱۳۲۹-۱۳۳۰ و ۱۴۵۶-۱۴۵۸؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۳۳-۳۲.

۳۲. ابن بلخی، ص ۷۴.

۳۳. تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، ج ۲، ص ۴۸۵؛ بلعی، تاریخ بلعی، ص ۴۸۳؛ ثعالی، شاهنامه کهن: پارسی تاریخ عُمر

السیر، ص ۲۲۶؛ ابن بلخی، ص ۷۴.

شاپور، «خودای» (فرمانروا/ سرور) خوانده شده،^{۳۴} که نشانه پایگاه سیاسی ویژه ساسان در اصطخر پارس است. شاید این گزارش طبری که ساسان سوگند خورده بود اگر روزی به پادشاهی دست یابد همه اشکانیان را نابود گرداند و همچنین به فرزندان خود وصیت کرده بود که اگر آنها به فرمانروایی رسیدند، هیچ کس از دودمان اشکانی را زنده نگذارند،^{۳۵} نشانه دیگری از توانمندی سیاسی ساسان و در پیوند با خودای (فرمانروا) بودن او باشد. همچنین باید اشاره شود که نگهبانی آتشکده آنهایتا در اصطخر پارس به ساسان موقعیت دینی ویژه‌ای داده بود، و ازدواج او با شاهدختی از خاندان سلطنتی بازرنگی هم اهمیت سیاسی دوچندانی به او بخشید.

گویا در دهه‌های نخستین پادشاهی ساسانیان، پیوند خویشاوندی ساسان، بابک و اردشیر در هاله‌ای از افسانه پیچیده شده بود و یا دست‌کم دوشادوش تبارنامه تاریخی اردشیر که در سنگ‌نوشته‌ها و سکه‌ها دیده می‌شود، تبارنامه افسانه‌ای دیگری هم شناخته شده بود. کهن‌ترین نمونه این تبارنامه افسانه‌ای در نوشته‌های بیگانه، در تاریخ ارمنیان نوشته موسی خورنی، تاریخ‌نویس ارمنی سده پنجم میلادی دیده می‌شود. وی گزارش می‌دهد که خوره‌بوت، دبیر شاپور دوم در جنگ با جنگاوران ژولیانوس، امپراتور روم، گرفتار شده و در روم به مسیحیت گرویده و نام اله‌زار گرفته بود. وی زبان یونانی را آموخت و کتابی درباره فرمانروایی شاپور دوم و ژولیانوس نوشت. همچنین وی به ترجمه کتاب تاریخ پادشاهان پیشین پرداخت که مردی ایرانی به نام برسومه نوشته بود و ایرانیان وی را راست سخن می‌خواندند. موسی خورنی می‌گوید خود او در تاریخ ارمنیان، از این ترجمه اله‌زار البته با دور ریختن افسانه‌ها و گزافه‌گویی‌هایی همچون داستان خواب بابک درباره شعله آتش که از وجود ساسان زبانه می‌کشید، و پیشگویی ستاره‌شماران و دیگر رخدادهایی افسانه‌ای، سود جسته و تنها آنچه را که تاریخی و پذیرفتنی بوده آورده است. آنگاه وی به گزارش تاریخ مردمان ارمنستان و جنگ‌های اردشیر با خسرو پادشاه ارمنستان پرداخته و همواره اردشیر را فرزند ساسان خوانده است.^{۳۶}

۳۴. عریان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، ص ۷۲.

۳۵. طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۵۸۶-۵۸۹؛ بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۶۱۸-۶۱۰.

۳۶. موسی خورنی، تاریخ ارمنیان، ترجمه ادیک باغداساریان: ا. گرماتیک (تهران: ادیک باغداساریان، ۱۳۸۰)، ص ۱۵۲-۱۵۵.

Moses Khorenats'i., *History of the Armenians*, Translation and Commentary by: Robert W, Thomson, (Harvard: Harvard University Press, 1978) p. 216-220.

اگر موسی خورنی، چنان‌که تاسمن در ترجمه خود (ص ۶۱-۶۸) نشان می‌دهد در نیمه دوم سده هشتم میلادی زیسته باشد، و نه در سده پنجم میلادی، آنگاه کهن‌ترین نمونه تبارنامه افسانه‌ای ساسانیان در نوشته‌های بیگانه، گزارش آگائیباس، تاریخ‌نویس بیزانسی سده ششم میلادی خواهد بود.

آگاتانجلوس دیگر تاریخ‌نویس ارمنی سدهٔ پنجم میلادی هم اردشیر را فرزند ساسان می‌خواند.^{۳۷} آگاثیاس تاریخ‌نویس بیزانسی سدهٔ ششم میلادی هم داستانی آلوده و ساختگی دربارهٔ تبارنامهٔ اردشیر به دست می‌دهد. او می‌گوید که مترجمی چیره‌دست به نام سرگیوس، هنگامی که همراه فرستادهٔ امپراتور روم به دربار خسرو انوشیروان رفته بود، با استفاده از نوشته‌های رسمی و دولتی ساسانیان که در بایگانی‌های سلطنتی نگهداری می‌شده‌اند، چکیده‌ای از رُخدادهای تاریخ ساسانیان را برای وی نوشته و به ارمغان آورده بود.^{۳۸} آگاثیاس متن فراهم آوردهٔ سرگیوس را در تاریخ خود گنجانید، و البته داستانی را که شاید دشمنان ساسانیان دربارهٔ زاده شدن اردشیر ساخته بودند، و نمی‌تواند در نوشته‌های رسمی و دولتی ساسانیان بوده باشد^{۳۹} به آن افزود. به گزارش آگاثیاس، بابک کفش‌دوزی گمنام، و آگاه از دانش ستاره‌بینی بود و به خوبی می‌توانست رُخدادهای آینده را ببیند. روزی جنگاوری به نام ساسان، میهمان خانهٔ بابک شد و او با دانش ستاره‌بینی خود دریافت که فرزند این جنگاور نیک‌بخت و شکوهمند خواهد بود. چون بابک نه دختر و نه خواهر و نه هیچ خویشاوند نزدیک دیگری برای همبستری با وی نداشت، زن خود را به آغوش ساسان فرستاد و از این هم‌آغوشی اردشیر زاده شد. اردشیر در خانهٔ بابک پرورده شد و سال‌ها بعد، هنگامی که وی پادشاه شد، ساسان و بابک با همدیگر به ستیزه برخاستند و هر کدام اردشیر را پسر خود می‌خواندند. آنها بعد از گفتگوهای فراوان سرانجام پذیرفتند که اردشیر پسر بابک و از دودهٔ ساسان باشد!^{۴۰} اگرچه بن‌مایهٔ گزارش آگاثیاس همانندی‌هایی با داستان زاده شدن اردشیر در کارنامهٔ اردشیر بابکان دارد، اما باید آن را همچون دیگر گزارش‌هایی که چندان نگاه دوستانه‌ای به خاندان ساسانی ندارند، از ساخته‌های دشمنان ساسانیان به شمار آورد. به عقیدهٔ شکی این داستان از ساخته‌های مردمانی همچون مسیحیان یا دیگر اقلیت‌های دینی بوده که از فرمانروایی سخت‌گیرانهٔ ساسانیان ناخرسند بوده‌اند، و چنان‌که پیداست آنها چندان از قوانین زناشویی زردشتیان آگاهی نداشته‌اند، چراکه در سنت زردشتی اگر مردی زن قانونی و رسمی خود را به گونه‌ای طلاق دهد که زن را سرپرست خود

۳۷. آگاتانگوس، *تاریخ ارمنیان*، ترجمهٔ گارون سارکسیان (تهران: نائیری، ۱۳۸۰)، ص ۳۰؛

Aगतангелос, *History of the Armenians*, Translation and Commentary by R. W. Thomson (State University of New York Press: Albany, 1976) p. 35.

38. Averil Cameron., "Agathias on the Sassanians", *Dumberton Oaks Papers*, vol. 23 (1969-1970), pp. 74-75.

۳۹. علیرضا شاپور شهبازی، «خداینامه در متن یونانی»، *سخنواره: یادنامه دکتر خانلری*، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت

روبمر (تهران: توس، ۱۳۷۶)، ص ۵۸۱.

40. Cameron., "Agathias on the Sassanians," pp. 87-89.

شهبازی، «خداینامه در متن یونانی»، ص ۵۸۲.

گرداند، و زن تا هنگامی که آن مرد زنده است، به همسری مرد دیگری درآید و فرزندان آورد، آن فرزندان متعلق به همسر اول زن بودند، نه پدر واقعی آنها. در نتیجه، حتی اگر بابک زن قانونی خود را طلاق داده باشد تا به همسری ساسان درآورد، فرزندان که زاییده می‌شدند، همگی متعلق به بابک بودند و از این رو نمی‌توانست ستیزه‌ای میان ساسان و بابک به وجود آید، چون اردشیر فرزند و از دودۀ بابک انگاشته می‌شد، نه از خاندان یا دودۀ ساسان.^{۴۱}

از پژوهندگان امروزی، پیش از همه، هرتسفلد بود که ساسان را چهره‌ای ساختگی شناخت، و آن را یک لقب گرفته شده از واژه اوستایی Sāstār «سردار - فرمانروا» پنداشت.^{۴۲} لیوشیتس، پژوهنده بزرگ روسی، با گردآوری همه اشاره‌هایی که در سفال‌های پارتی به دست آمده از جنوب ترکمنستان و دیگر نوشته‌ها، به نام ساسان دیده می‌شود، نتیجه گرفته است که ساسان اگرچه نام او در اوستا و یا نوشته‌های دوره هخامنشیان نیامده، یکی از ایزدان زردشتی بوده است.^{۴۳} همچنین روی مهرهای طلسمی و تعویذی به دست آمده از دوره ساسانیان، نام ایزد ساسان، با صفت «نگهبان» آمده است، و از این رو به عقیده پاره‌ای از پژوهندگان ساسان ایزد پاسبان و نگهبان بوده و از کارکردهای وی پشتیبانی و حمایت بوده است.^{۴۴} اما شوارتز عقیده دارد که ایزد یاد شده در سفال‌های پارتی و مهرهای طلسمی و تعویذی دوره ساسانیان، هیچ پیوندی با ساسان ندارد، و فقط نشان دهنده سسن، یکی از خدایان کهن سامی است که در هزاره دوم پیش از میلاد در اوگاریت ستایش می‌شده است. به عقیده وی، آیین سسن در دوره اشکانیان به ایران راه یافته، و آنگاه روی مهرهای طلسمی و تعویذی ساسانیان هم آمده است.^{۴۵}

فرای با اشاره به خاموشی سنگ‌نوشته کعبه زردشت درباره پیوند پدر و فرزندی ساسان و بابک، و همچنین ناهمخوانی تاریخ طبری و کارنامه اردشیر بابکان درباره پیوند ساسان با خاندان سلطنتی

۴۱. شکی، «ساسان که بود؟» ص ۸۱-۸۰.

۴۲. ارنست هرتسفلد، تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی، ترجمه علی اصغر حکمت (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴)،

ص ۱۳۶.

43. V. A. Livshits, "New Parthian Documents from South Turkemenistan", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, vol. 25, 1977, p. 176.

فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۴۵۵.

۴۴. برای آگاهی از نظر این پژوهندگان و استدلال‌های آنها، نک: سیروس نصرالله‌زاده، «ساسان خُودای و ساسان ایزد.» نامه

پژوهشگاه میراث فرهنگی، شماره ششم، بهار ۱۳۸۳. دوره دوم. شماره پیاپی ۶. ص ۳۲-۳۳.

45. M. Schwartz, "Sasm, Sesen, St. Sisinnios, Sesengen Barpharangēs, and ...'Semanglof,'" *Bulletin of the Asia Institute*, vol. 10, 1996, pp. 253-257.

دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ص ۱۶؛ نصرالله‌زاده، «ساسان خُودای و ساسان ایزد.» ص ۳۳-۳۲.

ساسانیان، گزارش کارنامه اردشیر بابکان را پذیرفتنی‌تر دیده می‌دانند. به عقیده وی همین که طبری در تبارنامه مفصلی که برای اردشیر آورده، وی را از تخته پادشاهان داستانی و پهلوانی ایران خوانده است، نشان‌دهنده ساختگی بودن این تبارنامه و نادرستی گزارش طبری درباره پیوند پدر و فرزندی ساسان و بابک است. فرای با آشفتگی هم می‌گوید که شاید ساسان یکی از نیاکان دور اردشیر بوده باشد و هم با پذیرفتنی‌تر خواندن گزارش کارنامه اردشیر بابکان، ساسان را پدر واقعی اردشیر می‌خواند و می‌گوید چون ساسان اندکی پس از به دنیا آمدن اردشیر مُرده است، بابک وی را هماهنگ با سنت زردشتیان به فرزندی پذیرفته، و یا این فرزندخواندگی پس از مرگ شاپور فرزند بابک انجام گرفته است.^{۴۶}

فرای در مقاله‌ای دیگر، با پذیرفتنی‌تر شناختن گزارش بندهشن که می‌گوید ساسان پدر زن بابک بوده، آشفتگی و ناهمخوانی گزارش‌های گوناگون درباره پیوند خویشاوندی ساسان و بابک را نتیجه ویژگی سنت فرزندی زردشتیان می‌داند. او در توضیح این سنت فرزندی زردشتیان می‌گوید که اگر مردی تنها فرزند دختر داشته باشد، می‌تواند دختر خود را به همسری مرد دیگری دهد و نخستین فرزند نرینه‌ای که از این پیوند زاده شود، فرزند او، و نه نوه‌اش شناخته می‌شود. فرای ازدواج ساسان با دختر بابک و زاده شدن اردشیر را در گزارش کارنامه اردشیر بابکان، نمونه واقعی این سنت زردشتی می‌داند.^{۴۷} از سوی دیگر، بابک گذشته از اردشیر، دارای فرزندی به نام شاپور بود که چندی هم شاه اصطخر شده بود،^{۴۸} و از این‌رو نیازی به ازدواج دختر بابک با ساسان و به جای آوردن سنت فرزندی زردشتیان نبوده است. در پاسخ به این تناقض، فرای می‌گوید که شاید شاپور پس از اردشیر زاده شده و فرزند تنی بابک بوده است، و واقعیت هرچه باشد، باید

۴۶. فرای، «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، ص ۲۱۷-۲۱۸. همه منابعی که نام شاپور بابکان را در شمار نخستین هموندان خاندان ساسانی آورده‌اند، گزارش می‌دهند که شاپور پس از مرگ بابک زنده بوده و شاه اصطخر شده است، برای نمونه، نک: طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، ج ۲، ص ۵۸۱-۵۸۲؛ بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۶۱۰-۶۱۳؛ عزالدین علی ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱، ترجمه محمد حسین روحانی (تهران: اساطیر، ۱۳۷۴)، ص ۴۴۲-۴۴۳؛ محمد بن خاندان شاه بن محمود (میرخواند)، تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوك و الخلفاء، جلد اول - بخش دوم، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر (تهران: اساطیر، ۱۳۸۰)، ص ۸۶۸. در نتیجه این گمان فرای که شاید بابک پس از مرگ شاپور، اردشیر فرزند ساسان را به فرزندی خود پذیرفته باشد، نادرست می‌گردد.

47. R. N. Frye., "Historical Problems in Middle Iranian Sources", *Middle Iranian Studies*, Leuven, 1984, p. 240.

۴۸. طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، ج ۲، ص ۵۸۱-۵۸۲؛ بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۶۱۰-۶۱۳؛ نک: سیروس نصرالله‌زاده، «شاپور پابگان، شاه پارس: نسب‌شناسی و حکومت»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره‌های ۵ و ۶ (پاییز / زمستان ۱۳۸۳)، ص ۱۸۳-۱۹۲.

پیوند پدر و فرزندی ساسان و بابک را ابهام‌آلود شناخت.^{۴۹} همچنین فرای در کوشش برای نشان دادن دُرستی گزارش کارنامه اردشیر بابکان، ازدواج نیابی (استوریه) را همان فرزندپذیری انگاشته و به سخن دیگر دو سنت زردشتی جداگانه فرزندپذیری و ازدواج استوریه را با هم درآمیخته است.^{۵۰} در سنت زردشتی گفته می‌شود که اگر مردی تنها دارای فرزند دختر باشد می‌بایست در زندگی خود پسری را به فرزندی می‌گرفت، و یا پس از مرگش، بیوه‌اش را به همسری نزدیک‌ترین خویشاوند مرد متوفی می‌دادند، و اگر زن نداشت و فقط دختر از وی به جای مانده بود، آن دختر را به همسری نزدیک‌ترین خویشاوند مرد متوفی درمی‌آوردند، و اگر هیچ‌کدام از این دو نبودند، با دارایی متوفی زنی را برای همسری یکی از نزدیک‌ترین خویشاوندان متوفی می‌گرفتند، و فرزندی که زاده می‌شد، فرزند آن مرد متوفی خوانده می‌شد.^{۵۱} این ازدواج پیچیده در متن‌های پهلوی 'استور' یا 'استوریه' خوانده شده است، و خود یکی از ازدواج‌های قانونی، و از مهم‌ترین راه‌های تداوم تخمه و تبار مرد زردشتی بود.^{۵۲}

چنانچه در دُرست انگاشتن گزارش کارنامه اردشیر بابکان با فرای همداستان شویم، باید همچون وی بپذیریم که بابک تنها دارای فرزند دختری بوده که با ازدواج استوریه آن دختر، اردشیر زاده شده و آنگاه بابک خودش هم دارای فرزندی تنی به نام شاپور شده است.^{۵۳} با این وجود چنین انگاره‌ای پذیرفتنی نخواهد بود، چراکه بابک در زندگانی خود می‌توانست فرزندی را به پسری گیرد و هرگز نیازی به ازدواج نیابی دخترش نبود. این دختر بابک می‌بایست دینگ بوده باشد که در سنگ‌نوشته کعبه زردشت «دینگ شهبانوی شهبانوان، دختر بابک» خوانده شده، و نام او در فهرست هموندان دربار اردشیر در رده هفتم دیده می‌شود،^{۵۴} و به عقیده پاره‌ای از پژوهندگان همسر برادرش اردشیر

49. Frye., "Historical Problems in Middle Iranian Sources", p. 240.

۵۰. شکی، «ساسان که بود؟» ص ۸۲.

۵۱. نامه تنسر به گُشنسپ، ص ۶۸-۶۷.

۵۲. درباره این گونه ازدواج، نک: اناهیت گئورگیونا پریخانیان، «جامعه و قانون ایرانی»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت دوم)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه (تهران: مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۷۷)، ص ۳۷-۳۳؛ علی اکبر مظاهری، خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام، ترجمه عبدالله توکل (تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷)، ص ۱۰۷-۸۸.

53. Frye., "Historical Problems in Middle Iranian Sources", p. 240.

۵۴. عریان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، ص ۷۲؛ نک: سیروس نصرالله‌زاده، نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز

تا هرمز دوم (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۴)، ص ۱۲۰-۱۱۸؛

Philippe Gignoux., "Dēnag", *Encyclopaedia Iranica*, edited by: Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, Vol. VII, 1996, p. 282.

هم بوده است، نه زن ساسان که دیگر در دوره پادشاهی بابک دیگر زنده نبود.^{۵۵} از همه مهم‌تر این‌که، در چهارچوب سنت فرزند خواندگی زردشتی، خواه ناخواه اردشیر تبار از پدرخوانده‌اش بابک و خاندان او می‌برد، نه از پدر واقعی‌اش ساسان.

فرای در نوشته‌های دیگر، با اشاره به پژوهش لیوشیتس درباره وجود ایزدی زردشتی به نام *ساسان* در زادگاه پارتیان، می‌گوید وجود چنین ایزدی نشان می‌دهد که چرا در تاریخ ایران نام این دودمان 'ساسانیان' است نه 'بابکیان' و چرا وجود ساسان در بنیان‌گذاری این دودمان اهمیت فراوانی دارد. همچنین فرای به دست‌آویز متن‌هایی همچون *کارنامه اردشیر بابکان* و *شاهنامه فردوسی* که ساسانیان را بازماندگان کیانیان می‌دانند و می‌گویند که نیاکان ساسان در دوره فرمانروایی جانشینان اسکندر مقدونی در هندوستان و به گمنامی می‌زیسته‌اند، یادآور می‌شود که شاید ساسان شاهزاده‌ای از دودمان هندوپارتی بوده باشد که به استان پارس آمده و هم‌پیمان با یکی از پادشاهان محلی آنجا به نام بابک به سلطه پارتیان در پارس پایان داده است! فرای در بخش دیگری از نوشته خود، به دست‌آویز گزارش بندهشن که می‌گوید مادر اردشیر بابکان دختر ساسان بوده، پذیرفتنی‌تر می‌داند که ساسان پدر زن بابک بوده باشد و نه پدر او. البته وی دوباره یادآور می‌شود که در *کارنامه اردشیر بابکان* و *شاهنامه فردوسی* گفته شده که ساسان همسر دختر بابک و پدر واقعی اردشیر بوده، و در نتیجه به سادگی نمی‌توان درست‌ی و نادرستی یک مجموعه از این گزارش‌ها را نشان داد.^{۵۶} اگر طبری اردشیر را به پادشاهان داستانی و پهلوانی ایران پیوند داده، نمی‌تواند نشانه آن باشد که ساسان پدر بابک نبوده و یا تنها یکی از نیاکان دور اردشیر بوده است. در گزارش *کارنامه اردشیر بابکان* هم که فرای آن را پذیرفتنی‌تر از گزارش تاریخ طبری می‌داند، ساسان از تخمه دارای دارایان خوانده شده است و باید پرسید که فرای با چه استدلالی *ساسان کارنامه اردشیر بابکان* و بندهشن را خواه همچون نیای مادری اردشیر و یا همچون شاهزاده‌ای از دودمان هندوپارتی و هم‌روزگار بابک می‌بیند، اما ساسان گزارش طبری که به روشنی پدر بابک و پدر بزرگ اردشیر خوانده شده، نیای دور و یا ساختگی اردشیر می‌داند! البته آشکارا پیداست که تبارنامه‌های طولانی ساسانیان در متن‌های تاریخی گرفته شده از *خداینامه*، برای نشان دادن پیوند خویشاوندی دودمان ساسانی با پادشاهان باستانی ایران ساخته و پرداخته شده‌اند، اما نباید پنداشت که گردآورندگان *خداینامه*، پدر

۵۵. لوکونین، *تمدن ایران ساسانی*، ص ۱۰۹؛ شکی، «ساسان که بود؟» ص ۸۳؛

W. B. Henning., "Notes on the great inscription of Sapur I," *Jackson Memorial Volume*, Bombay, 1954, p. 44.

۵۶. فرای، *تاریخ باستانی ایران*، ص ۴۵۶ - ۴۵۵ و ۴۶۷ - ۴۶۶.

واقعی بابک را نمی‌شناخته‌اند و نام ساسان را همچون پدر او، و پدر بزرگ اردشیر از خود ساخته‌اند. دست‌کم در سنگ‌نوشته کعبه زردشت که پیش چشم همگان بوده، نام ساسان همچون نخستین هموند دودمان ساسانیان و پیش از نام بابک آمده بود،^{۵۷} و در سنگ‌نوشته نرسه (۳۰۲-۲۹۳ م.) در پایکولی هم به «تخمه ساسان» اشاره شده بود.^{۵۸}

تردید نیست که گردآورندگان خداینامه، متن‌ها و گزارش‌های تاریخی گوناگونی را که در بایگانی‌های حکومتی نگهداری می‌شده‌اند - همچون رونوشت سنگ‌نوشته‌ها و متن پیمان‌نامه‌ها و دیگر اسناد رسمی و دولتی - پیش روی خود داشته‌اند و به خوبی می‌توانسته‌اند آگاهی‌های تاریخی ارزنده‌ای را درباره خیزش ساسانیان و تاریخ نخستین هموندان خاندان ساسانی به دست آورند. همانندی و همخوانی آگاهی‌های سنگ‌نوشته کعبه زردشت درباره ساسان خودای، بابک شاه، شاپور بابکان و اردشیر بابکان، با گزارش‌های تاریخی گرفته شده از خداینامه درباره نخستین چهره‌های دودمان ساسانیان، آشکارا آشنایی گردآورندگان خداینامه را با درون‌مایه سنگ‌نوشته کعبه زردشت نشان می‌دهد. به سخن دیگر، در آن نوشته‌های تاریخی دوره اسلامی که از خداینامه ساسانیان مایه گرفته‌اند، در گزارش چگونگی خیزش ساسانیان و نابودی اشکانیان، از ساسان همچون نخستین چهره تاریخی دودمان ساسانی و پدر بابک یاد شده است.

بابک و شاپور فرزند او همچون پادشاهان محلی شهر اصطخر، و اردشیر فرزند بابک به عنوان بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی خوانده شده‌اند. در سنگ‌نوشته کعبه زردشت هم، هنگامی که شاپور از دادن پیشکش‌ها برای شادی روان همه هموندان خاندان شاهی سخن می‌گوید، نام «ساسان خودای» همچون نخستین چهره خاندان پادشاهی ساسانیان - البته نه آشکارا به عنوان پدر بابک - پیش از نام «بابک شاه، و شاپور شاه پسر بابک، و اردشیر شاهنشاه» می‌آید. دریایی عقیده دارد که چون اردشیر خود را از تخمه ایزدان می‌انگاشته است، باید پرسید که به باور وی کدام ایزد یا ایزدان نیاکان او بوده‌اند؟ آنگاه وی با پیش کشیدن فرضیه لیوشیتس درباره وجود ایزدی زردستی به نام ساسان، و با وجود اشاره به سخن شوارتز که ایزد یاد شده در سفال‌های پارتی، یکی از خدایان کهن سامی است که در هزاره دوم پیش از میلاد در اوگاریت ستایش می‌شده و هیچ پیوندی با ساسان ندارد، به پرسش خود پاسخ می‌دهد که چون اردشیر خود را از تخمه ایزدان می‌دانست،

۵۷. عربان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، ص ۷۲.

۵۸. در سنگ‌نوشته پایکولی آشکارا گفته شده که «ایزدان فره و پادشاهی را به تخمه ساسانیان بخشیده‌اند.» عربان، راهنمای

کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، ص ۱۲۵؛

شاید ساسانیان خود، ساسان را پایگاه خدایی داده باشند.^{۵۹} دریایی با اشاره به لقب «خودای» که در سنگ‌نوشته کعبه زردشت همراه با نام ساسان آمده، می‌گوید که اگرچه در زبان فارسی میانه، خودای در مفهوم سیاسی به معنای سرور یا پیشوا است، نمونه‌هایی هم وجود دارد که این صفت همراه با نام اهوره‌مزدا دیده می‌شود، و در نتیجه مفهومی معنوی دارد.^{۶۰} با چنین استدلال‌هایی خداانگاری ساسان چندان منطقی نیست. آگاهییم که سلوکیان^{۶۱} و اشکانیان^{۶۲} و حتی پادشاهان محلی استان پارس،^{۶۳} پیش از خیزش ساسانیان هم خود را از تُخمه ایزدان می‌خوانده‌اند. اردشیر دست‌کم با گوها و انگاره‌های شاهانه اشکانیان و پادشاهان محلی پارس آشنا بوده، و اگر خود را همچون آنها از تُخمه ایزدان خوانده است، نباید چنان شگفت‌انگیز انگاشته شود که حتی برای یافتن نیاکان ایزدی وی چهره تاریخی ساسان به دنیای ایزدان راه یافته باشد.

ایرانیان به خوبی با سنت خداانگاری پادشاهان آشنایی داشته‌اند، و در حقیقت اردشیر و جانشینان وی، چندان نیازمند آن نبودند که برای واقعی نشان دادن «چهر از ایزدان» داشتن خود، یکی از نیاکان خویش را خدا انگارند. ایرانیان در دوره اردشیر هیچگاه همچون پژوهندگان امروزی کُنجاو نبوده‌اند که اگر فرمانروای آنها خود را از تُخمه ایزدان می‌خواند، کدام ایزد یا ایزدان نیاکان او می‌باشند. از این‌رو، اگر ساسان در سنگ‌نوشته کعبه زردشت «ساسان خودای» نام‌گرفته، نشانه پایگاه خدایی وی نیست، و واژه خودای در پیوند با نام ساسان، تنها در مفهوم سیاسی آن یعنی فرمانروا یا پیشوا استفاده شده است. گذشته از این، اگر همراه شدن نام پادشاهان با واژه‌ای همچون «خودای» که برای ایزدانی چون اهوره‌مزدا هم استفاده شده، نشانه خداانگاری آن فرمانروایان

۵۹. دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ص ۱۶-۱۷.

۶۰. همان، ص ۱۷، پاورقی شماره ۲.

۶۱. چنان‌که پاره‌ای از فرمانروایان سلوکی لقب‌هایی همچون تنوس (= خداوند) و ایی فانس (مظهر خداوند) داشته‌اند. برای آگاهی بیشتر، نک: زرین کوب، تاریخ مردم ایران (۱)؛ ایران قبل از اسلام، ص ۲۷۰ و ۲۷۸؛ علی اکبر سرفراز و فریدون آوزرمانی، سکه‌های ایران (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۷۹)، ص ۴۰-۳۶.

۶۲. پادشاهان اشکانی هم گویا با الگو گرفتن از سلوکیان خود را از تُخمه و نژاد ایزدان می‌خوانده‌اند، چنان‌که لقب‌هایی چون تتوپاتوروس (= خدا پدر) و ایی فانس (مظهر خداوند) در سکه‌های اشکانیان دیده می‌شوند، نک: دیوید سلوود، «سکه‌های پارتی»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ص ۴۰۰-۳۸۷؛ ملکزاده بیانی، تاریخ سکه از قدیم‌ترین ازمینه تا دوره ساسانیان، ج ۲ (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵)، ص ۶۱-۱۴۱؛ سرفراز و آوزرمانی، سکه‌های ایران، ص ۴۰-۳۶.

۶۳. روی سکه‌های پادشاهان محلی استان فارس، مفهوم «پادشاه از سوی خداوند» یا «به خواست خداوند پادشاه شده» دیده می‌شود. برای آگاهی بیشتر، نک: دیوید سلوود، «دولت‌های کوچک جنوب ایران»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ص ۴۰۸-۴۰۱؛ سرفراز و آوزرمانی، سکه‌های ایران، ص ۷۸-۷۴.

انگاشته شوند، باید دوشادوش ساسان، اردشیر و دیگر پادشاهان ساسانی که خود را «بغ» خوانده‌اند، نیز در تخت خدایی جای می‌گرفتند، چراکه در متن‌های فارسی میانه همچون *ایادگار زریران*، *اهوره‌مزدا* خدای بزرگ زردشتیان، «بغ اهوره‌مزدا» خوانده شده است.^{۶۴}

در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، گذشته از ساسان نیای دودمان ساسانی، نرسه و ساسان دو هموند خاندان اندیگان هم «خودای» خوانده شده‌اند.^{۶۵} در سنگ‌نوشته پایکولی هم، از بیش از ده اشراف‌زاده، با لقب خودای یاد شده است، که در میان آنها «خودایان / فرمانروایان» استان‌هایی همچون لاشوم، ماخلونیا، بورسیپا، و اتاکیه دیده می‌شوند.^{۶۶} این استان‌ها کوچک‌تر از «پادشاهی» بودند، و همچون شماری از پادشاهی‌ها در پایان سده سوم میلادی فرمانبردار ساسانیان شدند. از این‌رو، لقب خودای دارای مفهومی سیاسی و کوچک‌تر از «شاه» بود، و آنهایی که چنین لقبی داشتند، در رده وزرگان (بزرگان) جای می‌گرفتند.^{۶۷} واژه خودای *x^va-tāvaya>xwadāy* ترجمه دقیق واژه یونانی *autokratōr/ἀυτοκράτωρ* است که در دوره اشکانیان برای اشاره به عنوانی سیاسی که در زبان‌های ایرانی معادلی نداشت، ساخته شده است. هم این واژه یونانی و هم واژه خودای، واژگانی با معنا و مفهوم سیاسی بودند، اما معنای خودای در فرهنگ ایرانی تغییر یافت و در زبان فارسی نو، به شکل خدا فقط برای الله استفاده شد و دیگر نام‌ها برای خدا همچون یغ و ایزد فراموش شدند. نام‌های عمده برای خداوند (پروردگار یکتا) در زبان‌های فارسی میانه و پارتی دو واژه یزد (*yazd*) و یغ / بی (*baγ*) بوده، و واژه خودای، تنها در پیوند با موضوعات سیاسی استفاده می‌شده و به معنای «سرور / فرمانروا» بوده است. در متن‌های گوناگون فارسی میانه و پارتی، واژه خودای همیشه در معنای سیاسی «فرمانروا / سرور» استفاده شده، و نمونه‌های اندک این واژه در معنای ایزد یکتا (الله) در دست‌نوشته‌های فارسی میانه زردشتیان که در سده‌های سوم و چهارم هجری نوشته شده‌اند، به احتمال نشان‌دهنده تأثیر گرفتن نویسندگان این متن‌ها از معنای واژه خدا در زبان فارسی نو دارد.^{۶۸} مطالعه متن‌های فارسی میانه و پارتی مانوی نشان می‌دهد که

۶۴ محمد رحیم شایگان، «تحول مفهوم خودای / خدا»، *یشت فرزانیگی: جشن‌نامه دکتر محسن ابوالقاسمی* (تهران: هرمس، ۱۳۸۴)، ص ۳۱۰.

۶۵ عربان، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)*، ص ۷۳ - ۷۲.

۶۶ عربان، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)*، ص ۷۳ - ۶۵ و ۱۲۶ - ۱۱۱؛ *داریوش اکبرزاده و محمود طاووسی*،

کتیبه‌های فارسی میانه: پهلوی ساسانی (تهران: نقش هستی، ۱۳۸۴)، ص ۳۸ - ۴۸ و ۶۱ - ۷۲.

۶۷ لوکونین، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیاتها و دادوستد»، ص ۱۰۱ - ۱۰۰.

۶۸ شایگان، «تحول مفهوم خودای / خدا»، ص ۳۰۰ - ۲۹۹.

واژه خُودای احتمالاً تنها در دو جا - در عبارت‌های زروان خُودای و اورمزد خُودای - به معنای خدا آمده است، اما حتی در این نمونه‌ها هم کاملاً پیداست که واژه خُودای را می‌بایست فقط به معنای «سرور / فرمانروا» و نه «خداوند / الله» دانست.^{۶۹}

اکنون باید به این پرسش پاسخ دهیم که چرا در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، پیوند خویشاوندی ساسان خُودای و بابک‌شاه ابهام‌آلود است، و آشکارا گفته نمی‌شود که آنها پدر و فرزند بوده‌اند؟ در حقیقت این ابهام در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، به سنت نگارش سنگ‌نوشته‌ها در دوره ساسانیان بازمی‌گردد. در همه سنگ‌نوشته‌هایی که از خود پادشاهان ساسانی شناخته شده‌اند، در اشاره به تبارنامه آنها ساختار همانندی دیده می‌شود. همه آن پادشاهانی که سنگ‌نوشته‌ای از آنها شناخته شده است، در تبارنامه خود تنها نام پدر و پدر بزرگ خویش را آورده‌اند، و هیچگاه از نیای دور خود نام نبرده‌اند. همچنین پادشاهی که یک سنگ‌نوشته متعلق به اوست، خود را «بغ مزداپرست، {نام پادشاه}، شاهنشاه ایران و انیران، که چهر از ایزدان (دارد)،» پدرش را «بغ مزداپرست، {نام پادشاه}، شاهنشاه ایران و انیران، که چهر از ایزدان (دارد)،» و پدر بزرگ خود را «بغ {نام پادشاه}، شاهنشاه» خوانده است. به سخن دیگر، پادشاهی که در سنگ‌نوشته‌های خود و فرزندش «بغ مزداپرست، {نام پادشاه}، شاهنشاه ایران و انیران، که چهر از ایزدان (دارد)،» نامیده می‌شود در سنگ‌نوشته‌های نوه‌اش تنها «بغ {نام پادشاه}، شاهنشاه» خوانده می‌شود و اشاره‌ای به مزداپرست بودن، شاهنشاه ایران و انیران بودن، و چهر از ایزدان داشتن وی نمی‌شود.^{۷۰} حتی اِپسای دبیر، در سنگ‌نوشته خود در بیشاپور، هنگامی که از تبارنامه شاپور یکم (۲۷۰ - ۲۴۰ م.) سخن می‌گوید از همین شیوه شناخته شده سود می‌جوید. وی شاپور را «بغ مزداپرست، شاپور شاهنشاه ایران و انیران، که چهر از ایزدان (دارد)،» فرزند «بغ مزداپرست، اردشیر شاهنشاه ایران، که چهر از ایزدان (دارد)،» و نوه «بغ بابک شاه» خوانده است.^{۷۱}

ساختار هماهنگ در سنگ‌نوشته‌ها باید بازتاب سنت پذیرفته شده ساسانیان در نگارش تبارنامه پادشاهان باشد، که هماهنگ با آن در سنگ‌نوشته‌های سلطنتی تنها می‌بایست نام خود پادشاه، پدر و پدر بزرگ وی نوشته می‌شد. اگر چنین بوده باشد، ابهام پیوند ساسان

۶۹ همان، ص ۳۲۰ - ۳۲۴.

۷۰ برای متن سنگ‌نوشته‌ها، نک: عربان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، ص ۱۱۴ - ۲۷؛ اکبرزاده و طاووسی،

کتیبه‌های فارسی میانه (پهلوی ساسانی)، ص ۱۶۰ - ۲۴.

۷۱. عربان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، ص ۸۷ - ۷۹.

بابک در سنگ‌نوشته کعبه زردشت روشن می‌گردد. تنها سنگ‌نوشته‌ای که در چهارچوب این ساختار هماهنگ جای نمی‌گیرد، سنگ‌نوشته اردشیر یکم (۲۴۰-۲۲۴ م.)، در نقش رستم است، که وی را «بغِ مزداپرست، اردشیر شاهنشاه ایران، که چهر از ایزدان (دارد)، پسر بغِ بابک شاه» می‌خواند.^{۷۳} در این سنگ‌نوشته، نه بابک دارای «چهر از ایزدان» است و نه نام پدر بزرگ اردشیر دیده می‌شود.

پاره‌ای ناهماهنگی‌های این سنگ‌نوشته با ساختار نوشتاری دیگر سنگ‌نوشته‌های ساسانیان، منطقی و توضیح‌دانی است. در دوره ساسانیان، شاپور یکم نخستین فرمانروایی بود که پس از پیروزی‌های شگفت‌انگیز خود در جنگ با رومی‌ها و گرفتن سرزمین‌های انیرانی، در سنگ‌نوشته‌هایش خود را «شاهنشاه ایران و انیران» خواند،^{۷۳} و از این‌رو، اردشیر نمی‌توانست در سنگ‌نوشته‌اش خود را «شاهنشاه ایران و انیران» بخواند. از سوی دیگر، بابک هم تنها پادشاه اصطخر بود و به درستی می‌بایست «شاه» خوانده می‌شد و نه «شاهنشاه».

در سنگ‌نوشته نقش رستم، لقب «مزداپرست» و دارای «چهر از ایزدان» برای بابک نیامده، که اگر ریشه در انگاره شاهانه اردشیر نداشته باشد، باید ادامه سنت کتیبه‌نگاری دوره اشکانیان بوده باشد. سنگ‌نوشته اردشیر در نقش رستم ساختاری همانند سنگ‌نوشته‌های شناخته‌شده اشکانیان و نوشته سکه‌های پادشاهان محلی استان پارس دارد. برای نمونه، یک سنگ‌نوشته متعلق به بلاش چهارم (۱۴۷-۱۹۷ م.)، پادشاه اشکانی، وی را «شاهنشاه بلاش پسر مهرداد شاه» می‌نامد،^{۷۴} و نوشته روی سنگ‌نگاره دیهیم‌ستانی 'خواسک' ساتراپ شوش از دست اردوان پنجم (۲۲۴-۲۱۵ م.)، این آخرین پادشاه اشکانی و هم‌اورد نگون‌بخت اردشیر را «شاهنشاه اردوان، پسر شاهنشاه بلاش» می‌خواند.^{۷۵} در پاره‌ای از سکه‌های پادشاهان محلی پارس پیش از خیزش ساسانیان هم تنها نام پادشاه و پدر وی دیده می‌شود.^{۷۶} همچنین در سکه‌های شاپور بابکان، برادر اردشیر که خود کوتاه‌زمانی شاه اصطخر بود، نوشته «بغ شاپور شاه، پسر بغ بابک شاه»

۷۲. همان، ۳۰-۲۷.

۷۳. همان، ص ۳۱-۷۸؛ کریستن‌سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۳۱۱؛

E. Herzfeld., *Paikuli. Monument and Inscription of the Early History of the Sasanian Empire*, vol. 1, Berlin, 1954, p. 145.

۷۴. انریکو مورانو، «ترجمه‌ای نو از کتیبه دو زبانه یونانی - پارسی مجسمه هرکول در سلوکیه»، ترجمه حسن رضایی باغبیدی،

مجله زبان‌شناسی، سال نهم، شماره دوم (۱۳۷۱)، ص ۶۰-۵۱

۷۵. محمدتقی راشد محصل، *کتیبه‌های ایران باستان* (تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰)، ص ۷۹؛

W. B. Henning, "The Monuments and Inscriptions of Tang-i Sarvak", *Asia Major* II, 1952, p. 176.

۷۶. سلوود، «دولت‌های کوچک جنوب ایران»، ص ۴۰۱-۴۰۸؛ سرفراز و آوزمانی، *سکه‌های ایران*، ص ۷۸-۷۴.

آمده است.^{۷۷} اردشیر هم در نخستین نمونه از سکه‌های خود، که در حقیقت ادامه سنت سکه‌زنی فرمانروایان محلی پارس است، خود را «بغ/ اردشیر شاه، پسر بغ بابک شاه» خوانده است.^{۷۸} با وجود چنین پیش‌زمینه‌ای در اشاره به تبارنامه پادشاهان، اگر نتوان سنگ‌نوشته اردشیر در نقش رستم را الگو گرفته از سنت کتیبه‌نگاری اشکانیان و فراهم آمده به دست دبیرانی پارتی دانست، باید ادامه یک سنت شاهانه و شیوه‌ای در نوشتن تبارنامه فرمانروایان ایرانی باشد که هماهنگ با آن تنها می‌بایست نام خود پادشاه و پدر وی - چنان که در سکه‌ها دیده می‌شود- نوشته می‌شد. از این رو، اردشیر در سنگ‌نوشته نقش رستم، همچون نوشته روی نخستین سکه‌های خود، هماهنگ با شیوه شناخته‌شده آن دوره، بدون اشاره به نام پدر بزرگش، تنها نام خود و پدرش را آورده است. اما در دوره پادشاهی شاپور، در این سنت کتیبه‌نگاری دگرگونی به وجود آمده و در تبارنامه پادشاه دارنده سنگ‌نوشته، نام پدر بزرگ او هم نوشته می‌شده است. در همه سنگ‌نوشته‌های شاپور و جانشینان وی، این شیوه تازه دیده می‌شود، و نام پادشاه، پدر و پدر بزرگ او در ساختاری همانند می‌آید.

شاپور هماهنگ با سنت پذیرفته‌شده نگارش سنگ‌نوشته‌ها در آن دوره، در سنگ‌نوشته کعبه زردشت هنگامی که می‌خواهد خود را به همگان بشناساند، تنها خود را فرزند اردشیر و نوه بابک می‌خواند، و از ساسان، پدر بزرگ خود نام نمی‌برد. اما هنگامی که می‌خواهد از دادن پیشکش‌ها برای شادی روان همه هموندان خاندان شاهی سخن گوید، نام «ساسان خودای» را همچون نخستین چهره خاندان سلطنتی ساسانیان و پیش از نام «بابک شاه، و شاپور شاه پسر بابک، و اردشیر شاهنشاه» می‌آورد، و خود می‌تواند نشان‌دهنده آن باشد که شاپور، ساسان را همچون پدر بابک می‌انگاشته است. همچنین اگر شاپور برای شادی روان ساسان به مانند دیگر هموندان خاندان شاهی پیشکش می‌دهد، باید ساسان را همچون انسانی واقعی و نه خدایی ساخته و پرداخته آن خاندان شناخته باشد.^{۷۹} همچنان که شکی هم به درستی یادآور شده، آیا شگفت‌آور

۷۷. لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ص ۴۳؛ نک: نصرالزاده، «شاپور پابگان، شاه پارس: نسب‌شناسی و حکومت»، ص ۱۸۷-۱۸۶.

۷۸. لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ص ۲۶۹-۲۶۸؛

Michael. Alram., "The Early Sasanian Coinage", *The Sasanian Era: The Idea of Iran*, edited by: Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart, I.B. Tauris & Co Ltd, London. New York, 2008, p. 17-21.

۷۹. باید اشاره شود که نام ساسان در سپیده‌دم تاریخ ساسانیان، نامی کاملاً شناخته شده بوده، چنان که در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، گذشته از ساسان خودای، در فهرست درباریان شاپور یکم، از دو ویسپوهر (= شاهزاده) یاد شده که هر دو ساسان خوانده شده‌اند، و خود عنوان ویسپوهر پیوستگی و خویشاوندی نزدیک آنها را با دودمان سلطنتی ساسانیان نشان می‌دهد. برای آگاهی بیشتر، نک: عربان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، ص ۷۳؛ نصرالزاده، نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم، ص ۱۳۲-۱۳۰.

نخواهد بود که شاپور پیشکش‌هایی برای شادی روان مادرِ پدرِ بزرگ خود، «دینگ مادر پابگ شاه» ببخشد، اما برای شادی روان همسر همان دینگ، یعنی نیای بزرگ خود از چنین فعالیتی خودداری ورزد.^{۸۰}

در سنگ‌نوشتهٔ کعبهٔ زردشت و در فهرست هموندان دربار اردشیر، در ردهٔ پنجم نام «دینگ مادر پابگ شاه» (Dēnag ī Pābag šāh mād)، و در ردهٔ ششم نام «رودگ مادر اردشیر شاهنشاه» (Rōdag Ardashīr šāhāh šāh mād)، بدون اشاره به نام همسران آنها دیده می‌شود.^{۸۱} دینگ و رودگ آشکارا مادران بابک و اردشیر خوانده شده‌اند، اما گفته نمی‌شود که نام همسران آنها چه بوده است. در سنگ‌نوشتهٔ کعبهٔ زردشت، در فهرست هموندان دربار شاپور، در ردهٔ شانزدهم نام «مورود بانو، مادر شاپور شاهنشاه» (Murrōd ī bānūg ī šāhpuhr šāhāh) (šāh mād)، آن هم بدون اشاره به نام همسر وی اردشیر آمده است.^{۸۲} شاید چندان بیهوده نباشد اگر اشاره شود هنوز هم در پاره‌ای شهرها و روستاها و به ویژه در میان عشایر ایران، در گفتگوهای روزانه، گهگاه مادران را در حضور غریبه‌ها، به نام یکی از فرزندان آنها و معمولاً به نام پسر بزرگ‌تر آنها می‌خوانند. پیداست که در دورهٔ ساسانیان همچون امروز، خوانندگان سنگ‌نوشتهٔ کعبهٔ زردشت به سادگی آگاه می‌شده‌اند که «مورود بانو، مادر شاپور شاهنشاه» همانا همسر اردشیر، پایه‌گذار شاهنشاهی ساسانیان بوده است. در سنگ‌نوشتهٔ کعبهٔ زردشت، تنها نام سه مادر یعنی «دینگ مادر پابگ شاه»، «رودگ مادر اردشیر شاهنشاه» و «مورود بانو، مادر شاپور شاهنشاه» دیده می‌شود و هیچ واژه‌ای برای «همسر» نیامده است. بی‌گمان این خود نشان می‌دهد که نام همسران این زنان به سادگی با اشاره به فرزندان آنها شناخته می‌شده‌اند، و دبیران پارتی و ساسانی به هنگام نوشتن کعبهٔ زردشت چندان خود را نیازمند اشاره به نام همسران این مادران نمی‌دیدند. از این‌رو، اگر در سنگ‌نوشتهٔ کعبهٔ زردشت، «رودگ مادر اردشیر شاهنشاه» همسر بابک بوده، و «مورود بانو، مادر شاپور شاهنشاه» هم همسر اردشیر بوده، و هیچ واژه‌ای برای همسر نیامده، آیا نباید «دینگ مادر پابگ شاه» هم همسر «ساسان خودای» انگاشته شود؟ و اگر در این سنگ‌نوشته، دینگ آشکارا مادر پابگ‌شاه خوانده شده، چرا باید نام پدر بابک نیامده باشد؟

۸۰. شکی، «ساسان که بود؟» ص ۸۶.

۸۱. عریان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، ص ۶۸-۷۳؛ نک: نصرالله‌زاده، نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم، ص ۱۲۲-۱۱۸.

۸۲. عریان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، ص ۷۲؛ نک: نصرالله‌زاده، نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم، ص ۱۸۵-۱۸۴.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین متن‌های تاریخی دوره اسلامی که در گزارش تاریخ ساسانیان از خُداینامه - تاریخ ملی ایرانیان باستان، سود جسته‌اند، آگاهی‌های ارزشمندی درباره دوره ساسانی به دست می‌دهند. در این متن‌ها، ساسان نگهبان آتشکده ایزدانو آنها در اصطخر فارس، پدر بابک و پدر بزرگ اردشیر یکم (۲۲۴ - ۲۴۰ م.) خوانده شده است. از سوی دیگر، شاپور یکم (۲۴۰ - ۲۷۰ م.)، در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، خود را فرزند اردشیر و نوه بابک می‌خواند، اما هیچ‌گاه به روشنی نمی‌گوید که «ساسان خُودای» (فرمانروا/ سرور)، پدر بابک و پدر بزرگ اردشیر بوده است. از این‌رو، پاره‌های پژوهندگان تاریخ ساسانیان، با کُنجکاو‌های گوناگون، کوشیده‌اند به پرسش ساسان که بود؟ پاسخ دهند. این پژوهندگان که نمی‌خواهند همداستان با بزرگ‌ترین تاریخ‌نویسان دوره اسلامی ساسان، نگهبان آتشکده آنها در اصطخر فارس را پدر بابک و پدر بزرگ اردشیر یکم بخوانند، گهگاه با استدلال‌های سُست و شکننده، ساسان را همچون نیای دور اردشیر بابکان، چهره‌ای افسانه‌ای و ساختگی، شاهزاده‌ای هندوپارتی، و یا حتی ایزدی زردشتی شناخته‌اند! و همه چنین پنداشت‌هایی فقط نتیجه ابهام‌آلودگی گزارش شاپور در سنگ‌نوشته کعبه زردشت درباره پیوند ساسان خُودای و بابک‌شاه است. البته در پاره‌های دیگر از گزارش‌های تاریخی، همچون کارنامه اردشیر بابکان، شاهنامه فردوسی با نادیده گرفتن قوانین زناشویی و فرزندپذیری زردشتی، بابک به عنوان پدرزن ساسان و پدر بزرگ مادری اردشیر، و البته همچون پدرخوانده وی شناخته شده است که نه با واقعیت‌های تاریخی هماهنگی دارد، و نه با قوانین و سنت‌های زردشتی شناخته شده ساسانیان.

اگرچه تبارنامه‌های طولانی ساسانیان در گزارش‌های تاریخی دوره اسلامی، که البته گهگاه محتوای خُداینامه را بازتاب می‌دهند، برای نشان دادن پیوند خویشاوندی ساسانیان با پادشاهان باستانی ایران ساخته و پرداخته شده‌اند، اما نباید پنداشت که گردآورندگان خُداینامه از روابط خویشاوندی ساسان، بابک و اردشیر آگاهی نداشته‌اند و نام ساسان را همچون پدر بابک، و پدر بزرگ اردشیر از خود ساخته‌اند. باید پذیرفت که گردآورندگان خُداینامه، متن‌ها و گزارش‌های تاریخی گوناگونی را که در بایگانی‌های سلطنتی ساسانیان نگهداری می‌شده‌اند - همچون رونوشت سنگ‌نوشته‌ها و متن پیمان‌نامه‌ها و دیگر اسناد رسمی و دولتی - پیش روی خود داشته‌اند و می‌توانسته‌اند آگاهی‌های تاریخی ارزنده‌ای را درباره خیزش ساسانیان و تاریخ نخستین هموندان خاندان ساسانی به دست آورند. همانندی و همخوانی آگاهی‌های نام‌شناختی و

تبارشناختی سنگ‌نوشته کعبه زردشت با گزارش‌های تاریخی سرچشمه گرفته از خداینامه درباره نخستین چهره‌های تاریخ ساسانیان، گواه روشن چنین انگاره‌ای است. به سخن دیگر، شماری از بزرگ‌ترین تاریخ‌نویسان دوره اسلامی، در گزارش چگونگی خیزش ساسانیان و نابودی اشکانیان، از ساسان همچون نخستین چهره تاریخی دودمان ساسانی و پدر بابک یاد کرده‌اند. خود بابک و شاپور فرزند او همچون پادشاهان محلی شهر اصطخر، و اردشیر فرزند بابک به عنوان بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی خوانده شده‌اند. در سنگ‌نوشته کعبه زردشت هم، هنگامی که شاپور از دادن پیشکش‌ها برای شادی روان همه هموندان خاندان شاهی سخن می‌گوید، نام «ساسان خودای» همچون نخستین چهره خاندان ساسانیان - البته نه آشکارا به عنوان پدر بابک - پیش از نام «بابک شاه، و شاپور شاه پسر بابک، و اردشیر شاهنشاه» می‌آید. ابهام‌آلودگی پیوند خویشاوندی ساسان و بابک در سنگ‌نوشته کعبه زردشت، به سنت نگارش سنگ‌نوشته‌ها در دوره ساسانیان بازمی‌گردد، چنان‌که در همه سنگ‌نوشته‌هایی که از خود پادشاهان ساسانی شناخته شده‌اند، در اشاره به تبارنامه آنها ساختار همانندی دیده می‌شود. در همه این سنگ‌نوشته‌ها، پادشاهان در تبارنامه خود تنها نام پدر و پدر بزرگ خویش را آورده‌اند، و هیچگاه از نیای دور (پدر پدر بزرگ) خود نام نبرده‌اند. این ساختار هماهنگ در سنگ‌نوشته‌ها باید بازتاب سنت پذیرفته‌شده ساسانیان در نگارش تبارنامه پادشاهان باشد، که هماهنگ با آن در سنگ‌نوشته‌های حکومتی شاهی تنها می‌بایست نام خود پادشاه، پدر و پدر بزرگ وی نوشته می‌شد. در همه سنگ‌نوشته‌های شاپور و جانشینان وی، این شیوه کتیبه‌نگاری دیده می‌شود، و نام پادشاه، پدر و پدر بزرگ او در ساختاری همانند می‌آید. شاپور هماهنگ با سنت پذیرفته‌شده کتیبه‌نویسی آن دوره، در سنگ‌نوشته کعبه زردشت هنگامی که می‌خواهد خود را به همگان بشناساند، تنها خود را فرزند اردشیر و نوه بابک می‌خواند، و از ساسان، پدر بزرگ خود نام نمی‌برد، اما هنگامی که می‌خواهد از دادن پیشکش‌ها برای شادی روان همه هموندان زنده و مرده تخمه ساسانیان سخن گوید، نام ساسان خودای را همچون نخستین چهره خاندان پادشاهی ساسانیان و پیش از نام «بابک شاه، و شاپور شاه پسر بابک، و اردشیر شاهنشاه پسر بابک» می‌آورد، و این خود نشان می‌دهد که وی ساسان را همچون پدر بابک و پدر بزرگ اردشیر می‌انگاشته است. همچنین اگر شاپور برای شادی روان ساسان خودای همچون دیگر هموندان خاندان سلطنتی پیشکش می‌دهد، باید ساسان را همچون انسانی واقعی و نه چهره‌ای افسانه‌ای یا خدایی ساخته و پرداخته دستگاه شاهنشاهی ساسانیان شناخته باشد.

کتابنامه

- آگانانگوس. تاریخ ارمنیان. ترجمه گارون سارکسیان. تهران: نائیری، ۱۳۸۰.
- ابن اثیر، عزالدین علی. تاریخ کامل. ج ۱. ترجمه محمد حسین روحانی. تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.
- ابن بلخی. فارسنامه. تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسن. توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۷۴.
- اکبرزاده، داریوش و محمود طاووسی. کتیبه‌های فارسی میانه (پهلوی ساسانی). تهران: نقش هستی، ۱۳۸۴.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. تاریخ بلعمی. به تصحیح محمد تقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار، ۱۳۸۵.
- بندهشن ایرانی. تهمورس دینشاه. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- بیانی، ملکزاده. تاریخ سکه از قدیم‌ترین ازمه تا دوره ساسانیان. ج ۲. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- پاکزاد، فضل‌الله. بندهشن. ج ۱. متن انتقادی. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴.
- پریخانیان، اناهیت گئورگیونا. «جامعه و قانون ایرانی». تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت دوم). پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷). ص ۷۰-۱۱.
- پیرنیا، حسن. تاریخ ایران باستان. ج ۴. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
- تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم. به کوشش رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۳.
- تقی‌زاده، سید حسن. «نخستین پادشاهان ساسانی، بعضی نکات تاریخی که ممکن است محتاج تجدید نظر باشد». بیست مقاله تقی‌زاده. ترجمه احمد آرام و کیکاووس جهانداری. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱. ص ۲۳۱-۱۷۳.
- تعالی مرغنی، حسین بن محمد. شاهنامه کهن پارسی: تاریخ غرر السیر. ترجمه محمد روحانی. مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۲.
- دریایی، تورج. شاهنشاهی ساسانی. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: فقیوس، ۱۳۸۳.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
- راشد محصل، محمدتقی. کتیبه‌های ایران باستان. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۰.
- رجبی، پرویز. هزاره‌های گمشده؛ جلد پنجم، ساسانیان: فروپاشی زمامداری ایران باستان. تهران: توس، ۱۳۸۲.
- زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران (۱): ایران قبل از اسلام. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- سرفراز، علی اکبر. و فریدون آوزرمانی. سکه‌های ایران. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ۱۳۷۹.
- سلوود، دیوید. «دولت‌های کوچک جنوب ایران». تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت اول). پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۷۳. ص ۴۲۷-۴۰۱.

- _____ . «سکه‌های پارتی.» تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت اول). پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۷۳. ص ۴۰۰ - ۳۸۱.
- شاپور شهبازی، علیرضا. «خداینامه در متن یونانی.» سخنواره: یادنامه دکتر خانلری، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، (تهران: توس، ۱۳۷۶)، ص ۵۸۶ - ۵۷۹.
- _____ . تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹.
- شایگان، محمد رحیم. «تحول مفهوم خودای / خدا.» یشت فرزانتگی: جشن‌نامه دکتر محسن ابوالقاسمی. تهران: هرمس، ۱۳۸۴. ص ۳۳۴ - ۲۹۷.
- شکی، منصور. «ساسان که بود؟» ایران‌شناسی. ج ۲. شماره ۱. بهار ۱۹۹۰. ص ۸۸ - ۷۸.
- شیپمان، کلاوس. مبانی تاریخ ساسانیان. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۴.
- طبری، محمد بن جریر طبری. تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک. ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- عریان، سعید. راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی). تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، ۱۳۸۲.
- فرای، ریچارد نلسون. «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان.» تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت اول). پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۷۳. ص ۲۰۰ - ۱۲۳.
- _____ . تاریخ باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه فردوسی. ۷ ج. تصحیح ژول مول. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- فَرَبْنِغْ دادگی. بُنْدَهَش. ترجمه مهرداد بهار. تهران: توس، ۱۳۸۰.
- کارنامه اردشیر بابکان؛ با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه. ترجمه بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
- کریستن‌سن، آرتور امانوئل. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۴.
- گردیزی، عبدالحی الضحاک ابن محمود. زین‌الأخبار. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- گیرشمن، رمان. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ. «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیاتها و دادوستد.» تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت دوم). پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۷۷. ص ۱۴۱ - ۷۱.
- _____ . تمدن ایران ساسانی. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.

- مجمّل التّواریخ و القصص. به تصحیح محمد تقی بهار. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۳.
- مسعودی، علی بن حسین. التنبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- _____ . مُرُوجُ الذَّهَب و معادن الجواهر. ج ۱. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- مشکور، محمد جواد مشکور. تاریخ سیاسی ساسانیان. ج ۱. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- مظاهری، علی اکبر. خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام. ترجمه عبدالله توکل. تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. آفرینش و تاریخ. ج ۳. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- مورانو، انریکو. «ترجمه‌ای نو از کتیبه دو زبانه یونانی - پارسی مجسمه هرکول در سلوکیه.» ترجمه حسن رضایی باغبیدی. مجله زبان‌شناسی. سال نهم. شماره دوم. ۱۳۷۱. ص ۶۰-۵۱.
- موسی خورنی. تاریخ ارمنیان. ترجمه ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک). تهران: ادیک باغداساریان، ۱۳۸۰.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود. تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفا. جلد اول - بخش دوم. به تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر. تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
- نامه تنسر به گنسنسپ. به تصحیح مجتبی مینوی. با همکاری محمد اسماعیل رضوانی. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴.
- نصرالله‌زاده، سیروس. «ساسان خُودای و ساسان ایزد.» نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی، شماره ششم. بهار ۱۳۸۳. دوره دوم. شماره پیاپی ۶. ص ۳۴-۳۱.
- _____ . «شاپور بابگان، شاه پارس: نسب‌شناسی و حکومت.» فصلنامه مطالعات تاریخی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. شماره‌های ۵ و ۶ پاییز/ زمستان ۱۳۸۳. ص ۱۹۲-۱۸۳.
- _____ . نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۴.
- نولدکه، تئودور. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸.
- هرتسفلد، ارنست. تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.
- Agatangelos. *History of the Armenians*. Translation and Commentary by R. W. Thomson. State University of New York Press. Albany. 1976.
- Alram, Michael. "The Early Sasanian Coinage." *The Sasanian Era: The Idea of Iran*. edited by Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart. I.B. Tauris & Co Ltd. London. New York. 2008, pp. 17-30.
- Anklesaria. B. T. *Zand Ākāsiyāh*. Bombay. 1956.
- Cameron, Averil. "Agathias on the Sassanians." *Dumberton Oaks Papers*. vol. 23 1969-1970. pp. 69-183.

- Frye, R. N. "Historical Problems in Middle Iranian Sources." *Middle Iranian Studies*. Leuven. 1984. pp. 239-246.
- Gignoux, Philippe. "Dēnag." *Encyclopaedia Iranica*. edited by Ehsan Yarshater. Routledge & Kegan Paul. Vol. VII. 1996. p. 282.
- Henning, W. B. "Notes on the great inscription of Sapur I." *Jackson Memorial Volume*. Bombay. 1954. [=Selected Papers. *Acta Iranica* 15. 1977(2). pp. 415-429].
- Henning, W. B. "The Monuments and Inscriptions of Tang-i Sarvak." *Asia Major* II. 1952. Pp. 151-158.
- Herzfeld, E. *Paikuli. Monument and Inscription of the Early History of the Sasanian Empire*. vol. 1. Berlin. 1954.
- Livshits, V. A. "New Parthian Documents from South Turkemenistan." *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*. vol. 25. 1977. pp. 157-185.
- Moses Khorenats'i. *History of the Armenians*. Translation and Commentary by Robert W. Thomson. Harvard University Press. 1978.
- Schwartz, M. "*Sasm, Sesen, St. Sisinnios, Sesengen Barpharangēs, and ...'Semanglof'." *Bulletin of the Asia Institute*. vol. 10. 1996. pp. 253-270.
- Skjaervo, P. O. and H. Humbach. *The Sassanian Inscription of Paikuli*. 3.1: Wiesbaden. 1983.